

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۳۴ - ۱۹

از روانکاوی تا شبه علم: تحلیل انتقادی نیروی درون و برداشت نادرست از ناخودآگاه یونگی

محمد علی اخویان^۱

سلمان خلیلی پیر بلوط^۲

چکیده

جریان «تفکر نوین» در معنویت معاصر، مفاهیم روانی یونگ را به شکلی آزاد و اراده گرا به کار می‌گیرد و نظریه‌ی ناخودآگاه را از معنا و بستر روان تحلیلی آن جدا کرده، به سطحی متافیزیکی و اثبات‌گرایانه از «قدرت ذهن» تبدیل می‌کند. این مقاله با رویکردی انتقادی، هم به بررسی این تفسیر نادرست از آموزه‌های یونگ می‌پردازد و هم به سنجش درونی خود نظریه‌ی یونگ، تا نشان دهد بخشی از زمینه‌ی برداشت‌های غلط از دلِ ابهامات موجود در آثار او برمی‌خیزد. بررسی تطبیقی متون اصلی یونگ با منابع نظری تفکر نوین آشکار می‌سازد که در هر دو دستگاه فکری، نوعی اختلاط میان روان و متافیزیک رخ می‌دهد. تفکر نوین در این فرایند، ناخودآگاه را «قدرت خلاق درون» می‌خواند، در حالی که یونگ آن را شبکه‌ای نمادین و ساختاری میان ذهن فردی و جمعی می‌دید؛ اما خود نظریه‌ی یونگ نیز از حیث مبانی فلسفی و معرفتی، از جمله در تعیین نسبت میان علم، اسطوره و تجربه درونی، واجد ابهام و ناسازگاری است. نتایج نشان می‌دهد که تفکر نوین در فرایند مصادره مفاهیم یونگی، به تحریف کارکرد شناختی ناخودآگاه و تبدیل آن به ابزار موفقیت شخصی و خودتحقق‌گری روانی دچار شده است. البته این سوءبرداشت ریشه در ناپایداری‌های درونی نظام فکری یونگ دارد؛ نظامی که میان علم روان و معنویت انسان، پیوندی دشوار و گاه متناقض برقرار می‌کند.

واژگان کلیدی

یونگ، ناخودآگاه، تفکر نوین، قانون جذب، اخلاق.

۱. دانشیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: ma_akhaviyan@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران.

Email: s.khalili@stu.qom.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۴/۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۱/۱۳

طرح مسأله

در دهه‌های اخیر، گسترش جریان‌های معنویت‌گرای عامه‌پسند، به‌ویژه «تفکر نوین» و شاخه‌های متأخر آن مانند قانون جذب و برخی تقریرهای رایج از روان‌شناسی مثبت‌گرا، موجب رواج نوعی تلقی ساده‌سازی‌شده از مفاهیم پیچیده‌ی روان‌شناسی شده است. در این خوانش‌ها، مفاهیمی چون ناخودآگاه، اراده، امید و خودتحقق‌بخشی، از زمینه‌ی نظری و فلسفی خود جدا شده و به‌صورت مجموعه‌ای از آموزه‌های انگیزشی، نتیجه‌گرا و شبه‌متافیزیکی بازتفسیر می‌شوند. این فرایند، نه تنها مرز میان روان‌شناسی و متافیزیک را مخدوش می‌سازد، بلکه از منظر اخلاقی نیز می‌تواند به شکل‌گیری نوعی اخلاق مصرفی، فردمحور و اراده‌گرا بینجامد که در آن، رنج، محدودیت، مسئولیت اجتماعی و پیچیدگی‌های واقعی زندگی انسانی به حاشیه رانده می‌شود.

با این حال، نقد این جریان‌ها بدون توجه به برخی مبانی نظری پنهان در پس آن‌ها، تحلیلی ناقص خواهد بود. یکی از مهم‌ترین این مبانی، دستگاه فکری کارل گوستاو یونگ و به‌ویژه تلقی او از ناخودآگاه جمعی، نمادها و جهان اسطوره‌هاست. در اندیشه‌ی یونگ، ناخودآگاه صرفاً یک لایه‌ی فردی و روان‌شناختی نیست، بلکه ساختاری نمادین و تا حدی جهان‌شمول تلقی می‌شود که با اسطوره، دین و تجربه‌ی معنوی پیوند می‌یابد. همین ابهام مفهومی، هرچند در بافت روان‌شناسی تحلیلی قابل فهم است، در قرائت‌های عامه‌پسند می‌تواند به انتقال ناخواسته‌ی مفاهیم علمی به حوزه‌ی متافیزیک و معنویت‌گرایی مصرفی بینجامد.

با وجود پژوهش‌های متعددی که به نقد برخی وجوه قانون جذب و آموزه‌های مثبت‌گرای افراطی در جنبش تفکر نوین پرداخته‌اند، هنوز شکافی روش‌شناختی در مطالعات موجود مشاهده می‌شود؛ زیرا غالب این پژوهش‌ها بیشتر بر نقد مستقیم قانون جذب متمرکز بوده‌اند و کمتر به نسبت آن با مبانی روان‌شناختی و معرفت‌شناختی اندیشه‌ی یونگ توجه کرده‌اند. در این میان، آثاری همچون نگاهی متفاوت به قانون جذب اثر مظاهری سیف (۱۳۹۴) و قانون جذب و اسلام اثر شریفی دوست (۱۳۹۳) با رویکردی آسیب‌شناسانه، بنیادهای سکولار و اومانیستی جنبش تفکر نوین را مورد نقد قرار داده‌اند؛ با این حال، بررسی انتقادی نسبت میان ابهام در فلسفه‌ی ناخودآگاه یونگ و امکان شکل‌گیری قرائت‌های شبه‌دینی و اراده‌گرایانه، همچنان نیازمند پژوهشی مستقل و نظام‌مند است. از این رو، نوآوری این پژوهش در آن است که به جای توقف در سطح نقد قانون جذب، به لایه‌های عمیق‌تر نظری آن، یعنی مبانی روان‌شناختی و معرفت‌شناختی اندیشه‌ی یونگ، می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه برخی ابهام‌های درونی این دستگاه فکری، زمینه را برای سوءتفسیرهای معنویت‌گرایانه و اخلاقاً مسئله‌مند فراهم کرده است.

بر این اساس، فرضیه‌ی اصلی پژوهش آن است که ابهام در تلقی یونگ از ناخودآگاه و

جابه‌جایی آن از سطح روان‌شناختی به سطح شبه‌متافیزیکی، در شکل‌گیری و تداوم قرائت‌های اراده‌گرایانه و اخلاقاً مسئله‌مند در جنبش تفکر نوین، به‌ویژه قانون جذب، نقش اساسی داشته است. بنابراین، این مقاله می‌کوشد با رویکردی تحلیلی - انتقادی، نسبت میان تفکر نوین و اندیشه‌ی یونگ را بررسی کرده و پیامدهای اخلاقی این پیوند را روشن سازد؛ پیامدهایی که از جمله می‌توان به تقلیل پیچیدگی تجربه‌ی انسانی، تضعیف مسئولیت‌پذیری اخلاقی، و امکان سرزنش قربانی در مواجهه با ناکامی‌ها و رنج‌های واقعی اشاره کرد.

۱. شبه جنبش معنوی تفکر نوین

اندیشه‌ی نو یا تفکر نوین^۱، یکی از شبه‌جنبش‌های معنوی (عرفان‌های نوظهور) می‌باشد که ریشه در اندیشه‌های فینیس پارکurst کویمبی^۲ (۱۸۰۲-۱۸۶۶ میلادی) دارد که در اوایل قرن نوزدهم میلادی می‌زیسته است. کویمبی، متخصص روان‌شناس، ساکن آمریکا و متولد شهر کوچکی واقع در لبنان بود. وی که در نوجوانی مبتلا به بیماری سل شده بود، بعد از درمان‌دگی از درمان دارویی، به آمریکا سفر کرد و در آن‌جا بیماری خود را درمان کرد. کویمبی معتقد بود هیجانات شدید، مانند پریدن از روی اسب، باعث کاهش درد بیماری او در کوتاه مدت شده است و به همین دلیل، تحقیقات خود را در مورد «تاثیر ذهن بر بدن»، آغاز کرد و بیماران جسمی زیادی را مورد آزمایش قرار داد.^۳ گرچه وی به صورت گسترده از نیروی ذهن صحبتی به میان نیاورده و نیز از واژه‌های اصول ده‌گانه تفکر نوین؛ مانند قانون جذب، تجسم خلاق و... استفاده نکرده، ولی به دلیل مشابهت این اصول ده‌گانه با توصیفات پایه‌ای او و نیز استناد بعضی رهبران تفکر نوین به سخنان او، از وی به عنوان پدر اندیشه‌ی نو، (ژوزف مورفی، راز قدرت جذب، ص ۳۱) یاد می‌شود و می‌توان وی را بنیان‌گذار تفکر نو معرفی کرد.

۱-۱. تفسیر و تقریر تفکر نو از ضمیر ناخودآگاه

اصطلاح ناخودآگاه در زبان مروجان برخی از جریان‌های معنوی نوظهور و به طور خاص مروجان جریان تفکر نو، بسیار استفاده می‌شود؛ این منبع نیروی درونی انسان حاکی از نیرویی /زلی، (عشق نیروی برتر، ژوزف مورفی، ص ۱۰۴) /بدی، (همان، ص ۳۱) شفا بخش (ژوزف مورفی، روح و آرامش درون، ص ۳۰)، معجزه‌گر (همان، ص ۸۴) و... می‌باشد.

باید دانست که انسان به وسیله‌ی نیروهایی که دارد، یعنی با شاخصه‌های گفتاری، رفتار و حتی حالات، تاثیر زیادی روی خود یا گفتار و رفتار افراد دیگر بگذارد. وقتی کسی اندیشه‌ی خود را با حالات و گفتار بیان می‌کند، می‌تواند شخص دیگری را شاد، غمگین، خشمگین و... کند و

1. New Thought Movement
2. Phineas Parkhurst Quimby
3. Wills, 1994, Certain Trumpets

این نیرو را به طرف مقابلش انتقال دهد. این موضوع به روشنی در طرز رفتار و گفتار سخنرانان معروف، قدرتمندان و افراد با اعتماد به نفس بالا دیده می‌شود. گاهی یک انسان با یک نگاه ساده می‌تواند مفهوم‌های بسیاری را منتقل کند.

پیروان این تفکر، برای نیروی ناخودآگاه، قدرتی خارق‌العاده و نامحدود قائلند. آنها فکر را تاثیر گذار بر نیروی نامحدود و ناشناخته درون می‌دانند و معتقدند شخص با تصورات ذهنی می‌تواند بر درون خود تاثیر بگذارد. یکی از پیروان این تفکر می‌نویسد: «شما خالق هر آنچه در زندگی‌تان اتفاق می‌افتد، هستید. خلق هر چیزی در دنیای مادی، بستگی به این دارد که بر روی چه چیزی توجه‌تان را متمرکز می‌کنید. با تغییر دیدگاه و توجه‌تان، خلاقیت‌هایتان هم عوض می‌شود. تجربه‌ی درونی تمرکز ضمیر ناخودآگاه‌تان بر روی موضوع مورد علاقه‌تان، باعث فرایند آفرینش برای زندگی‌تان می‌شود». (از راز قانون جذب بیشتر بدانیم، وین دایر، ص ۳۵) این نیرو که دارای انرژی مخصوصی است، می‌تواند بر کائنات تاثیر بگذارد و به بیان بهتر، فکر انسان می‌تواند با هم‌صدا شدن با نیروی ناخودآگاه، طوری کائنات را تحت تاثیر قرار دهد که خواسته‌ی ما را برآورده کند. وی همچنین می‌نویسد: «ضمیر ناخودآگاه، خواب و استراحت نمی‌شناسد و همواره با چشم‌های گشوده، مواظب است و لحظه‌ای از فعالیت باز نمی‌ایستد. پس بهتر است قبل از خوابیدن، سفارش‌های لازم را به او بکنید؛ تا وظایفش را به خوبی انجام دهد. به این ترتیب، در نهایت شگفتی در می‌یابید که نیروهای آزاد شده در وجودتان، نتایج دلخواه‌تان را برایتان رقم می‌زنند و بعد به این نتیجه می‌رسید که شعورتان، منبع لایزال هوش و قدرتی است که شما را با نیروهای بی‌کران و فناپذیر کائنات، مرتبط می‌سازد، نیرویی که چرخ روزگار را می‌گرداند و حرکت سیارات و کرات را تنظیم می‌کند و سبب تابش خورشید می‌شود». (همان، ص ۱۳۲)

وین دایر نیز در این باره چنین نگاشته است: «اگر قدرت و مشیت الهی (نیروی درون)، دارای ویژگی‌های فراوان و نامحدودی است، بنابراین می‌توانیم پی ببریم که توانایی‌های ما نیز برای متجلی کردن و جذب خواسته‌هایمان به زندگی، دارای همان ویژگی‌ها است؛ ویژگی‌های فراوانی که هرگز محدودیتی را شامل نمی‌شوند». (قدرت مشیت الهی، وین دایر، ص ۴۱) این نیروی خلاق مکشوفه‌ای که روان‌شناسان انگیزشی آن را کشف کرده‌اند، فرضیه‌ای است که از نیرویی خارق‌العاده در درون انسان با توان انجام عمل خارق‌العاده و ایجاد اشیا در خارج، صحبت می‌کند و می‌تواند تمام خواسته‌های انسان را برطرف کند و لازم است انسان، فقط بخواهد!

بنابراین، راندا برن می‌گوید: «هر چیزی را در ذهنت مجسم کنی، آن را در دست‌هایت خواهی داشت»؛ (راندا برن، راز، ص ۲۲) یعنی هر چیزی باتوجه به این گفتار، قابل دست‌یابی است؛ فقط کافی است که انسان آن را تجسم کند.

پس باید گفت: رهبران تفکر نوین برای افکار و اندیشه‌های انسان، قدرتی مافوق تصور قائلند

که می‌توانند تمام اشیاء و پدیده‌های جهان واقعی را جذب کند؛ «تو همه چیز را به طرف خودت جذب می‌کنی. مردم، شغل، شرایط زندگی، سلامتی، ثروت، قرض، شادی، ماشینی که سوار می‌شوی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنی، مثل آهن‌ربا همه‌ی اینها را به طرف خودت جذب می‌کنی. به هرچه فکر کنی، همان اتفاق می‌افتد. کل زندگی تو، تجلی افکاری است که در ذهنت جریان دارند» (همان، ص ۳۲)

با این نیرو، انسان می‌تواند تمام زندگی خود را بسازد و به رؤیاهای خود تحقق ببخشد. ژوزف مورفی می‌گوید: «در زندگی قادر خواهید شد از شادمانی، تندرستی، رفاه، آسایش و آرامش بیشتر برخوردار شوید؛ مشروط بر آن که بتوانید از این نیروی باطنی نهفته در ضمیر خویش، به بهترین نحو استفاده نمایید. شما نیاز به آن ندارید که در پی کسب و جمع‌آوری این نیرو باشید؛ چرا که گنجینه‌ی بی‌کران آن را در وجود خویش دارید؛ فقط کافی است بدانید که چگونه می‌توانید آن را به خدمت بگیرید و در تمام جنبه‌های زندگی، از آن استفاده کنید» (قدرت فکر، ژوزف مورفی، ج ۴، ص ۱۸)

رهبران این جنبش‌ها درباره‌ی راه و روش عمل به این قانون می‌گویند: کلمات، تاثیر زیادی بر نیروی درون دارند؛ چون همیشه نمی‌توان اندیشه‌ها را مهار کرد؛ اما کلام را می‌توان در کف اختیار گرفت و سرانجام، کلام بر ذهن ناهوشیار اثر می‌گذارد و پیروز می‌شود. پس تنها دارو برای رهایی از رنج‌ها، کلام است؛ (چهار اثر، فلورانس اسکاول شین، ص ۳۲۵) یعنی انسان باید از کلامی استفاده کند که در راستای تصورات او نسبت به خواسته‌ی خودش باشد؛ تا برآورده شود. نیروی درون، ذره‌ای شوخ طبعی ندارد و شوخی‌های مردم را به محض این که مردم سخن می‌گویند، ذهن ناهوشیار، جدی می‌گیرد و نیروهای غیبی همیشه برای آدمی سرگرم کارند (هرچند او به این حقیقت واقف نباشد). پس انسان باید از ملامت‌های خودش و هرگونه سرزنش خود و کلمات منفی، دوری کند. «مردمانی که مدام از بیماری سخن می‌گویند، بیماری را به سوی خود می‌کشانند» (همان)

این نیرو که متکی به درون است، حتی می‌تواند بدون تلاش و تکاپو، خواسته‌هایی را که انسان تصور، را تقدیمش کند. «همان‌گونه که عمل جذب آهن‌ربا به آسانی انجام می‌شود، قانون جذب درباره‌ی شما نیز بی‌تلاش و تکاپو عمل می‌کند» (جک کنفیلد، شاه کلید، ص ۳۴) پس تصور نکنید منظور منادیان تفکر نو، تلاش به همراه تجسم سازی ذهنی است؛ بلکه انسان به صرف تجسم سازی ذهنی، می‌تواند به خواسته‌ها و آمال و آرزوهای خود دست یابد.

ضمیر ناخودآگاه یا همان نیروی درون، از دید مروجان تفکر نو، رابطه تنگاتنگی با کائنات دارد؛ به گونه‌ای که انسان هر دعا یا خواسته‌ای داشته باشد، کائنات، راه حلی برای مشکلات و مسائل او پیدا می‌کند «کائنات با ضمیر ناخودآگاه و شعور باطن، ارتباط تنگاتنگی دارند. آرزویی

که در سر می‌پرورانیم و دعایی که می‌خوانیم، در صورتی که در جریان درست آسمانی کائنات قرار گیرد، ثمرات خوش خود را به بار می‌آورد». (وین دایر، از راز قانون جذب بیشتر بدانید، ص ۳۸)

این گروه از روان‌شناسان معتقدند که؛ این نیرو را که قانون جذب بر آن استوار است، می‌توان در همه‌ی موجودات مشاهده کرد. اشیاء، نباتات، جانوران و انسان‌ها، همه به آن متصل هستند و از این میدان نیرو، بهره می‌برند و به صورت جبری و هدف‌گذاری شده، مطیع آن می‌باشند. این نیروی ماورایی الگوهای تکراری روزمره و طبیعی، در همه‌ی جهان جریان دارد. وین دایر می‌گوید: «در پاسخ به این سوال که این میدان در کجا قرار دارد، باید بگوییم: هیچ مکانی را نمی‌توان یافت که این انرژی در آن نباشد؛ زیرا هر چیزی که در جهان موجود است، در درونش هدف و انگیزه‌ای دمیده شده است و این حقیقت درباره‌ی همه‌ی صورت‌های زندگی، مانند یک اسلحه، یک بوته‌ی گل رز و یا یک کوه، صحت دارد. یک پشه نیز در تجربه‌ی زندگی، دارای هدف و انگیزه است. یک دانه‌ی کوچک که به نظر می‌رسد قدرت اندیشیدن و یا نقشه کشیدن برای آینده را ندارد، دارای هدف و انگیزه‌ای است که از طرف میدانی نامرئی به او القا می‌شود». (ویتال، ص ۸)

این نیرو بر اساس قدرت تخیل است و قدرت تخیل نزد اصحاب تفکر نو، قدرت معجزه‌آسایی است که می‌تواند تمام بیماری‌های روحی و جسمی را شفا (ژوزف مورفی، نیروی تخیل مثبت، ص ۴۶) دهد و به طور کلی آنها انسان را مولود تخیلات و افکار خویش می‌دانند. (همان، ص ۱۱۶)

۱-۲. رویکرد روان‌شناختی در تبیین نیروی ذهن

رهبران تفکر نو می‌گویند: هر کسی دارای یک روح است؛ ولی در تعریفی درباره‌ی این ذهن یا روح، چنین آمده است: «ذهن سه بخش دارد: نیمه‌هوشیار، هشیار و هوشیاری برتر. ذهن نیمه‌هوشیار، مانند بخار یا برق، قدرت مطلق است و بدون مسیر و جهت، هر فرمانی به آن بدهند، همان را انجام می‌دهد و توان فهم و استنباط ندارد. ذهن هوشیار، ذهن بشری است و زندگی را به همان شکلی که به نظر می‌رسد، می‌بیند. ذهن هشیار، مرگ، بلا، بیماری، فقر و تنگنا را مشاهده می‌کند و بر ذهن نیمه‌هوشیار، اثر می‌گذارد.

هوشیاری برتر، یعنی آن ذهن الهی که درون هر انسان است، و قلمرو آرمان‌های عالی و عرصه‌ی طرح الهی است». (فلورانس اسکاویل شین، چهار اثر، ص ۵)

ضمیر ناخودآگاه، نزد رهبران تفکر نو از نیروی عجیبی برخوردار است و منبع الهام آدمی و عنصر راهنمایی او تلقی می‌شود. وین دایر می‌گوید: «ضمیر ناخودآگاه، خواب و استراحت

نمی‌شناسد و همواره با چشم‌های گشوده، مواظب است و لحظه‌ای از فعالیت باز نمی‌ایستد. پس بهتر است قبل از خوابیدن، سفارش‌های لازم را به او بکنید؛ تا وظایفش را به خوبی انجام دهد». و به این ترتیب می‌بینید که انسان با نهایت شگفت‌زدگی، به نتایج دلخواه خود می‌رسد. (وین دایر، از راز قانون جذب بیشتر بدانیم، ص ۱۳۲)

از دید این افراد، ضمیر ناخودآگاه، کانون الهام و آرزوهاست و افکار، عقاید، نظریات و هرچیز دیگری را بر صفحه‌ی ضمیر ناخودآگاه حک کنیم، روزی به ظهور می‌نشیند. آنان معتقدند که: «تفکرات انسان، توسط مغز که عضو وجدان آگاه و عقلانی هر موجودی است، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. وقتی ضمیر آگاه، اندیشه‌ها را کاملاً دریافت می‌کند، آنها را به اعماق ضمیر باطن می‌فرستد؛ تا شکل‌گیری لازم را پیدا کنند و در فرصت مناسب بتوانند به عنوان تجربه خود را نشان دهند». (همان، ص ۱۳۳)

۲. ضمیر ناخودآگاه یونگی

کارل گوستاو یونگ^۱ یکی از نخستین شاگردان فروید بود که در سال ۱۹۱۳ م از او جدا شد و مکتب دیگری را بنیان گذاری کرد. یکی از عوامل مهم این جدایی، محدود کردن شخصیت

۱. کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵م) در کیسویل سوییس متولد شد. به گفته خود یونگ پدرش کشیش کلیسای اصلاحی سوییس و ضعیف و زن ذلیل بود. یونگ مادرش را زنی می‌دانست که احساس نا امنی می‌کرد و رفتاری ضد و نقیض داشت گاهی اوقات با محبت بود و گاهی اوقات سخت‌گیر و سنگ‌دل.

یونگ وقتی سه ساله بود، که بر اثر بیماری مادرش را از دست می‌دهد وی دلیل بیماری مادر خود را مشکلات زناشویی دانست. یونگ مادرش را دوست داشت و همزمان از او متنفر بود. این تعارض در کارهای بعدی یونگ جلوه‌گر می‌شود که در آن‌ها زن‌ها را مخرب، سلطه‌گر، غیرقابل اعتماد و در عین حال محافظ‌کار می‌دانست. او در زندگینامه خود مادرش را زنی چاق و فاقد جذابیت توصیف کرد که شاید همین، توضیح دهد که چرا نظریه فروید را که هر پسری میل جنسی به مادرش دارد را رد کرد. یونگ در سال‌های نخستین تحصیل دوست‌چندانی نداشت و اهل بازی با بچه‌های همسن خود و شیطننت نبود. خودش گفت در یکی از پیاده روی‌های تا مدرسه مه معمولاً تنها بود بر وجودش کاملاً واقف شد. به دنبال این وقوف فهمید موجودی خودمختاری است که عنان زندگی را در دست دارد و مقهور دیگران نیست.

یونگ در دوران نوجوانی تصمیم گرفت باستان‌شناس شود ولی وضعیت مالی خانواده‌اش اجازه نمی‌داد او به دانشگاهی برود که این رشته را دارا بود و به دانشگاهی دیگر رفت، پزشکی خواند و سپس تصمیم گرفت گرایش روان پزشکی را ادامه بدهد. و بعداً در بیمارستان روانی در زوریخ به عنوان دستیار مشغول کار شد. یونگ در این‌جا بود که متوجه شد تخیلات و هذیان‌های بیماران از بسیاری جهات شبیه اسطوره‌ها و تخیلات مردمان فرهنگ‌های معاصر و باستان است و می‌گفت آن‌چه بیماران فاش می‌کنند فراتر از به یاد آوردن دوران کودکی و تجربیات دوران بزرگسالی است؛ به همین دلیل هم فرض را بر وجود ناهوشیار جمعی گذاشت. یونگ از سال ۱۹۰۷ همکاری خود را با فروید آغاز کرد.

وی در بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۷ دچار بحران روانی شد و جدایی از فروید، آن را تسریع کرد. او احساس می‌کرد دیگر نمی‌تواند روی شیوه‌ی درمانی فروید تکیه کند و باید درمان جدیدی ابداع کند. خلاصه این‌که یونگ به دنبال راه‌های ناهوشیارش رفت و تصمیم گرفت سر شخصیت خود را بیابد. او با هر دو جنبه‌ی شخصیت مشغله ذهنی داشت: دنیای درونی و تجربه‌های ذهنی و ناهوشیار و دنیای بیرونی تماس با دیگران و اشیاء. یونگ در اواخر جنگ جهانی اول از سفر به درون خارج شد. وی در اواخر دوران حرفه‌ای و شغلی خود، وقتش را صرف مسافرت و سخنرانی در کشورهای مختلف کرد و در ششم

ژوئن ۱۹۶۱ میلادی در سن ۸۵ سالگی درگذشت. (نظریه شخصیت، رایکمن، ص ۷۸-۸۰)

بوسیله فروید، در دوران کودکی بوده است.

زیگموند فروید، کارل یونگ را به عنوان وارث خود تعیین کرد؛ ولی یونگ نپذیرفت و راه خود را ادامه داد؛ تا نظریه‌ی شخصیتی را به وجود آورد که طبق یافته‌های خود بود. یونگ به دنبال نوعی روان‌شناسی بود که به اشتیاق‌ها و نیازهای معنوی انسان بپردازد. وی معتقد بود که راه تحقق خود، کشف دوباره‌ی خویشتن معنوی است.

اولین موضوعی که موجب اختلاف یونگ با فروید شد مسئله جنسی بود. یونگ، نظریه‌ی خود را به صورت عام توصیف کرد و قبول نداشت که لیبیدو،^۱ انرژی جنسی اصلی است. او در عوض معتقد بود که لیبیدو، انرژی زندگی گسترده، یک پارچه‌ی و نامشخص است. جالب این است که یونگ با این که اهمیت میل جنسی را در نظریه‌ی شخصیت خود به حداقل رساند، نوعی زندگی جنسی فعال و بدون نگرانی داشت و از تعدادی رابطه‌ی خلاف موازین زناشویی بهرمند بود. میل جنسی برای یونگ که همواره آزادانه نیاز جنسی خود را ارضا می‌کرد، نقش جزئی در انگیزش انسان داشت؛ اما میل جنسی برای فروید که از ناکامی و نگرانی درباره‌ی امیال منع‌شده به ستوه آمده بود، نقش اساسی ایفا می‌کرد! (نظریه‌های شخصیت، شولتز، ص ۱۲۶-۱۲۹) از مقایسه‌ی نظریات و رفتارهای این دو دانشمند روان‌شناس، غیرواقعی بودن نظریات آنان، روشن می‌شود.

دومین موضوع اختلاف یونگ با فروید، این بود که وی برخلاف فروید که انسان‌ها را زندانیان یا قربانیان رویدادهای گذشته می‌دانست، معتقد بود که انسان علاوه بر گذشته‌ی خود، توسط آینده‌ی خویش نیز شکل می‌گیرد؛ یعنی ما نه تنها تحت تأثیر حوادث دوران کودکی قرار داریم، بلکه آن‌چه آرزو داریم در آینده انجام دهیم نیز بر ما تأثیر می‌گذارد.

یونگ دیدگاهی جبرگرایانه نداشت. و برداشت یونگ از ماهیت انسان از برداشت فروید مثبت‌تر بود و خوشبینی او در موضوع رشد شخصیت، روشن است. وی معتقد بود که؛ ما برای رشد و نمو برانگیخته می‌شویم؛ برای این که خود را بهبود بخشیده، گسترش دهیم. بنابراین، شکل‌گیری شخصیت ما در ۵ سالگی متوقف نمی‌شود و پیشرفت، آن‌گونه که فروید تصور

۱. یونگ برای توضیح دادن کارکرد انرژی روانی مفاهیمی را از فیزیک برداشت کرد. او سه اصل بنیادی را مطرح کرد: ۱. تضاد؛ مانند گرما در مقابل سرما، ارتفاع در مقابل عمق. وی معتقد بود هر احساس یا میلی ضد خودش را دارد. این ضدیت یا تناقض برانگیزنده اصلی رفتار تولیدکننده انرژی است. ۲. هم‌ارزی؛ اصل فیزیکی بقای انرژی را در مورد رویدادهای روانی به کار برد او قائل بود انرژی که برای ایجاد شرایط خاصی مصرف می‌شود از بین نمی‌رود بلکه به قسمت دیگر شخصیت جابجا می‌شود. برای مثال اگر علاقه‌ی خود را به کسی، به نوعی سرگرمی، یا رشته مطالعاتی از دست بدهیم، انرژی روانی که قبلاً صرف آن زمینه می‌شد به زمینه‌ای تازه جابجا می‌شود. ۳. اصل آنتروپی؛ در فیزیک به مساوی شدن اختلاف انرژی اشاره دارد. برای مثال اگر شئ داغ با شئ سرد تماس داشته باشد، گرما از شئ داغ به شئ سرد منتقل می‌شود. یونگ می‌گفت: اگر دو میل و عقیده از نظر شدت یا ارزش روانی خیلی تفاوت داشته باشند، انرژی از آن که قوی‌تر است به ضعیف‌تر جاری می‌شود. (نظریه شخصیت، شولتز، ص ۱۱۶)

می‌کرد، در کودکی متوقف نمی‌شود؛ بلکه در طول زندگی ادامه می‌یابد و امیدواریم بهتر شویم. (نظریه‌های شخصیت، شولتز، ص ۱۲۶-۱۲۹)

سومین موضوع اختلاف به بخش ناهوشیار مربوط می‌شود. یونگ به جای این که نقش بخش ناهوشیار را به حداقل برساند، بیشتر از فروید بر روی آن تأکید می‌کرد. او به بخش ناهوشیار، بُعد تازه‌ای افزود؛ و آن، تجربه‌های موروثی گونه‌ی انسان و پیش از انسان بود. او عقایدی را از تاریخ، اساطیر، انسان‌شناسی و مذهب، ترکیب کرد؛ تا برداشت خود را از ماهیت انسان شکل دهد. یونگ، بخش ناخودآگاه را به دو قسم زیر تقسیم کرد:

۱. ناهشیار شخصی که زمینه بروز انگیزه‌ها و امیال درونی است و به مضامین دوران کودکی ختم می‌شود. این قسم، شبیه برداشت فروید از بخش نمیه هوشیار است و این، مخزن موادی است که زمانی هوشیار بوده، ولی به خاطر این که پیش پا افتاده یا ناراحت کننده بودند، فراموش شدند.

۲. ناهشیار جمعی که ریشه در حیات اجدادی بشر دارد و شامل تجربه‌ی گذشتگان است که در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. یونگ معتقد بود همان گونه که هریک از ما تمام تجربه‌های خود را در ناهشیار شخصی انباشته و بایگانی می‌کنیم، نوع انسان نیز به صورت جمعی، به عنوان یک گونه، تجربه‌های گونه‌ی انسان و پیش از انسان را در ناهوشیار جمعی انداخته می‌کند و این میراث، به هر نسل جدید منتقل می‌شود. از نظر منتقدان، ناهوشیار جمعی، عجیب ترین مفهوم یونگ است. (همان، ص ۱۲۲)

با این حال بیماران یونگ در رؤیاها و خیال پردازی‌های خود نمادهایی را به یاد می‌آوردند و برای او شرح می‌دادند که در فرهنگ‌های باستانی کشف کرده بود؛ اما او نمی‌توانست برای این نمادها و موضوعات مشترک در فواصل جغرافیایی و دنیوی گسترده، توجیه دیگری پیدا کند و مجبور شد بگوید آن به وسیله‌ی ذهن ناهوشیار هر فرد انتقال یافته‌اند.

به همین دلیل، یونگ معتقد بود که زبان ناخودآگاه، زبان نماد هاست و برای سخن گفتن با آدمی از راز و رمزهای پنهان در نمادها استفاده می‌شود. ناخودآگاه بوسیله‌ی رؤیا و اسطوره با انسان سخن می‌گوید و زادگاه هردوی آنها در ناخودآگاه فردی و جمعی می‌باشد. رؤیای جمعی، همان اسطوره است که در طول تاریخ، توسط ملت‌ها و اقوام به زبان تمثیل و نماد، بیان شده است و عمیق ترین لایه‌های ناخودآگاه جمعی را آشکار می‌کند.

او معتقد بود که برجسته ترین ویژگی مربوط به ناخودآگاه جمعی، نمادهای کهن و شگفت انگیز هستند که او آنها را کهن الگو^۱ نامیده است. برخی کهن الگوهایی که یونگ مطرح کرد،

1. Archetypes

قهرمان، مادر، کودک، خدا، مرگ، قدرت، پیر فرزانه هستند. تعدادی از اینها کامل‌تر از دیگران رشد کرده، به طور منظم بر روان ما تأثیر می‌گذارند. این کهن‌الگوهای اصلی عبارتند از:

۱. **پرسونا**^۱: کهن‌الگویی که مانند نقاب به چهره می‌زنیم یا صورت ظاهری که به خود می‌گیریم، تا خود را به صورتی متفاوت با آنچه واقعاً هستیم، نشان دهیم. یونگ معتقد بود که پرسونا ضروری است؛ زیرا ما مجبوریم برای این که در کار موفق باشیم و با افراد گوناگون کنار بیاییم، نقش‌های متعددی را بازی کنیم.

۲. **آنیما و آنیموس**^۲: این کهن‌الگو به این موضوع اشاره می‌کند که انسان‌ها اصولاً دو جنسی هستند؛ یعنی در سطح زیستی، هر جنسی علاوه بر هورمون‌های جنس خودش، هورمون‌های جنس دیگر را نیز ترشح می‌کند. روان زن، جنبه‌های مردانه را در بر دارد (آنیموس) و روان مرد، جنبه‌های زنانه را شامل می‌شود (آنیما).

۳. **سایه**^۳: این نهاد، کهن‌الگویی عمیق‌تر نسبت به دیگر کهن‌الگوهاست. و وجهه‌ای اسرار آمیز و شوم دارد. رفتارهایی که جامعه‌ی آنها را اهریمنی و غیراخلاقی می‌داند، در سایه قرار دارند. اگر قرار باشد که انسان‌ها در آرامش زندگی کنند، باید این جنبه‌ی تاریک ماهیت انسان، رام شود. قدرتمندترین کهن‌الگویی که یونگ مطرح کرد، همین کهن‌الگوست که غرایز ابتدایی و بدوی را در بر دارد. و از این رو، ریشه‌های آن از کهن‌الگوهای دیگر عمیق‌تر است.

۴. **خود**^۴: این نهاد، بیانگر یک پارچگی، انسجام و هماهنگی تمام شخصیت است. این کهن‌الگو، وظیفه‌ی منسجم کردن و متعادل ساختن تمام اجزای شخصیت را برعهده دارد. در کهن‌الگوی خود، فرایندهای هشیار و ناهشیار همگون می‌شوند. (نظریه‌های شخصیت، شولتز، ص ۱۲۲-۱۲۴).

نیروی ناهشیاری جمعی از طریق این کهن‌الگوها عمل می‌کند، «ناهویشار جمعی از دیدگاه یونگ، مخزن خاطرات نهفته‌ی انسان و نیاکان ماقبل انسانی ما می‌باشد. ناهویشار جمعی، حاوی غرایز و کهن‌الگوهایی است که به صورت امکانات، آنها را به ارث برده‌ایم و بسیار بر رفتارمان تأثیر می‌گذارند». (نظریه‌های شخصیت، ریچارد رایکمن، ص ۸۶)

بررسی و نقد برخی از دیدگاه‌های یونگ

گفته شد، کارل یونگ، ضمیر ناخودآگاه را به دو قسم زیر تبدیل می‌کند: «ناخودآگاه فردی» که بخشی از ضمیر ناخودآگاه که زمینه‌ساز انگیزه‌ها و امیال درونی انسان است که به مضامین دوران کودکی مربوط می‌شود. همچنین «ناخودآگاه جمعی» که ریشه در حیات اجدادی بشر دارد

1. persona
2. Anima and animus
3. shadow
4. self

و شامل تجربه‌های گذشتگان است که در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. این بخش، عمیق‌ترین سطح درونی هر فرد را تشکیل می‌دهد و مانند میراثی از نسلی به نسل بعد منتقل می‌شود؛ یعنی انسان نه به مثابه یک لوح سفید و نانوشته، بلکه تنها موجودی ناآگاه از خود به دنیا می‌آید و با خود، نظام‌هایی «کهن‌الگو»^۱ همراه دارد که آماده‌ی کار هستند و مخصوص انسان سازمان یافته و کامل می‌باشند و این نظام‌ها مرهون میلیون‌ها سال تکامل انسان می‌باشند. (شولتز، نظریه شخصیت، ص ۱۲۱)

۱. ناخودآگاه جمعی که از دیدگاه یونگ مخزن آثار وراثتی یا نهفته‌ی اجداد گذشته است، نه از نظر فلسفی قابل قبول است و نه از نظر علمی؛ زیرا از نظر فلسفی، آن گاه که انسان به این جهان پا می‌گذارد، دارای هیچ‌گونه علم حصولی نیست و تمام یادگیری‌ها و مهارت‌ها و آگاهی‌های او مربوط به دوران پس از تولد است. از نظر علمی نیز انتقال این امور، مورد انکار است و تحقیقات انجام شده، آن را تایید نمی‌کند. آری، زمینه‌ها و استعدادهاى مختلف، از طریق وراثت، قابل انتقال هستند، بنابراین ممکن است کودکی به طور طبیعی و ذاتی نسبت به یک امر بیشتر از یک کودک دیگر استعداد داشته باشد. علاوه بر این، تحقیقات یونگ درباره‌ی ناخودآگاه جمعی و مواردی که بر آن تکیه می‌کند نیز قابل تفسیر دیگری است که به اثبات مدعای او نمی‌انجامد. (همان، ص ۳۸۷)

۲. یونگ یکی از نمونه‌های باستانی را پرسونا (نقاب) معرفی می‌کند و آن را معلول ناخودآگاه جمعی می‌داند؛ اما پرسونا، معلول امر دیگری است زیرا؛ انسان، موجودی کمال خواه است و ترقی خویش را در بسیاری از موارد، در موقعیت و پذیرش اجتماعی می‌بیند. از این‌رو، در این مورد، سرمایه‌گذاری می‌کند و می‌کوشد به گونه‌ای در اجتماع حاضر و در جامعه ظاهر شود و یا طوری به انتظارات جامعه پاسخ دهد که جامعه یا اجتماع، او را بپذیرد و برای او منزلتی قائل شود. ممکن است شخصی منزلت اجتماعی را نیز مقدمه‌ای برای منافع مادی خود بداند و دسترسی به آن را رفعت، سعادت و خوش‌بختی به حساب آورد. طبیعی است که نوع رفتار این‌گونه افراد با جوامع، موقتی است و گرایش به سمت خاصی دارد و براساس هدف معینی است و آن گاه که فرد تا حدی از جامعه فاصله گرفت و به زندگی شخصی یا حتی خانوادگی خود پرداخت، دیگر خود را ملزم به برخورد مناسب با اجتماع نمی‌داند و به گونه‌ای که بیشتر لذت و بهره داشته باشد، زندگی می‌کند. بنابراین، ممکن است این‌گونه افراد در زندگی شخصی خود به گونه‌ای بیندیشند که درست مخالف با زندگی اجتماعی آنان باشد. بنابراین، «نقاب» وسیله‌ای است که انسان برای

۱. آن دسته از اشکال ادراک و دریافت را که به یک جمع به ارث رسیده است، کهن‌الگو یا سرنمون می‌خوانند (ویکی پدیا، کهن‌الگوهای یونگ، تاریخ بازیابی، ۲۲/۴/۲۰۲۰)

دستیابی به یک دسته از منافع و یا منزلت‌ها به شخصیت خود می‌زند؛ زیرا آن را راهی برای مقاصد و هدف‌های خویش می‌یابد و نمی‌توان آن را معلول ناخودآگاه جمعی دانست؛ بلکه «نقاب»، معلول تجارب و فعالیت ذهنی انسان است. (همان)

۳. یونگ، یکی از نمونه‌های باستانی را «آنیما» و «آنیموس» می‌داند؛ به این معنا که گویا در وجود مرد، زنی خانه گرفته است و یا در وجود زن، مردی است. این مطلب، قابل اثبات نیست؛ زیرا اولاً برخی این امر را مستند به وجود هورمون‌های مردانه در زن و هورمون‌های زنانه در مرد می‌دانند. و از این رو، معتقدند که صفات مردانه و زنانه در هر دو جنس دیده می‌شوند و به همین علت نمی‌تواند معلول ناخودآگاه جمعی «آنیما» و «آنیموس» باشد.

ثانیاً این امر، معلول انگیزه‌های جنسی و زیبایی در مرد و زن است و باعث می‌شود که بین زن و مرد، جاذبه‌ای برقرار شود و گاهی این جاذبه به عللی که به آن اشاره شد، نسبت به فردی ایجاد می‌شود و به معاشقه‌ها و مغازله‌ها می‌انجامد. (همان، ۳۸۸)

۴. یونگ، یکی دیگر از نمونه‌های باستانی را «سایه» معرفی می‌کند و این امر، اشاره به جنبه‌ی حیوانی طبیعت انسان دارد که بر اساس آن در انسان، گاهی تمایل به جنبه‌های ناپسند حیوانی طبیعت دارد و بر اساس آن، گاهی انسان تمایل به جنبه‌های ناپسند حیوانی دارد که از نرَم مسائل انسانی فاصله دارند. یونگ آن را معلول وراثتی می‌داند که از اجداد حیوانی انسان باقی مانده است.

در این مورد نیز باید گفت: اولاً ما انسان را نوعی مستقل می‌دانیم و نه نوعی در جریان زیستی انواع دیگر و ثانیاً با توجه به انگیزه‌های حیوانی در انسان و توان‌ها و استعداد‌های مختلف او، اگر انسان نتواند با آگاهی‌ها و ارزش‌گذاری‌های صحیح، انگیزه‌های حیوانی خود را هدایت کند و از آنها به طور صحیح و بایسته در جریان زندگی بهره‌مند شود، در این صورت به حیوانی وحشتناک و شرور مبدل خواهد شد و این امر به نمونه‌های باستانی باقی مانده از اجداد حیوانی او مربوط نمی‌شود. گاهی به قدری این گونه انگیزه‌ها در انسان تقویت می‌شوند و شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهند که موانع اجتماعی حقوقی نیز نمی‌توانند مانع پاسخ‌گویی به این انگیزه‌ها شوند و به همین دلیل، شخص به رفتاری دست می‌زند که هنجارهای اجتماعی‌پذیرای آن نیست و یا موجب کیفرهای اجتماعی برای او می‌شود. (همان)

۳. بررسی تطبیق نیروی درون با ناخودآگاه

تفکر نوینی‌ها معتقدند، ضمیر ناخودآگاه، کانون الهام و آرزوهاست و افکار، عقاید، نظریات و هرچیز دیگری را بر صفحه‌ی ضمیر ناخودآگاه حک کنیم، روزی به ظهور می‌نشیند. آنان معتقدند که: «تفکرات انسان، توسط مغز که عضو وجدان آگاه و عقلانی هر موجودی است، مورد پذیرش قرار می‌گیرد. وقتی ضمیر آگاه، اندیشه‌ها را کاملاً دریافت می‌کند، آنها را به اعماق ضمیر باطن

می‌فرستد؛ تا شکل‌گیری لازم را پیدا کنند و در فرصت مناسب بتوانند به عنوان تجربه خود را نشان دهند». (وین دایر، *از راز قانون جذب بیشتر بدانیم*، ص ۱۳۳)

این نظریه‌ها دقیقاً خلاف آن چیزی است که روان‌شناسان برجسته، همچون یونگ و دیگر روان‌شناسان می‌گویند. آنها ضمیر خودآگاه را تحت تاثیر ضمیر ناخودآگاه می‌دانند. البته یک سوی دیگر ماجرای نیروی ناخودآگاه، جهان خلقت و کائنات است که باید پذیرای نیروی ناخودآگاه باشد به این ترتیب که کائنات، خواسته‌های درونی انسان را با دقت، ارزیابی و به آنها پاسخ متناسب می‌دهند که این مطلب نیز در مطالب این روانشناسان جایی ندارد و بیشتر به بافته‌ی ذهنی می‌ماند!

بنابراین، تصویر سازی ذهنی و تجسم خواسته‌ها می‌تواند نیروی ضمیر ناهوشیار را در جهت تحقق آرزوها به کار گیرد. و این تفکر، عکس ادعای یونگ^۱ در تئوری کهن الگوهاست. یونگ معتقد بود که کهن الگوها متاثر و سرچشمه گرفته از ناخودآگاه جمعی هستند؛ ولی مروجان تفکر نوین معتقدند که تصورات ذهنی می‌توانند در فعال‌سازی این نیروی بی‌کران درونی و تحقق آرزوها، مؤثر باشند. (از راز قانون جذب بیشتر بدانیم، وین دایر، ص ۳۸)

به عقیده یونگ در اعماق تیره‌ی روان، لایه‌هایی وجود دارند که نه در طول زندگی شخصی فرد، بلکه در طی هزاران سالی که از حیات بشر می‌گذرد، شکل گرفته‌اند. این لایه‌ها ضمیر هوشیار جمعی را تشکیل می‌دهند. وی با شباهت تصاویر موجود در ناخودآگاه با تصورات اساطیری و دینی که مربوط به قرن‌ها قبل‌تر می‌باشند، این ضمیر را ازلی می‌داند. (روانشناسی دین، ام وولف، دیوید، ص ۵۸۶)

به گفته‌ی یونگ، کهن الگوی خود همان نمادهایی را پدید می‌آورد که همواره بیان‌گر الوهیت بوده است. بنابراین، نمی‌توان بین نماد خود و تصویر خدا، فرق نهاد. یونگ نتیجه می‌گیرد که خود، «خدای درون ما» می‌باشد. (همان، ص ۵۹۳) یونگ می‌گوید: «بودا، مسیح، و خضر از جمله برجسته‌ترین چهره‌های انسانی‌اند که تجسم خود هستند. خود در قالب کودک الهی وجفت‌های مختلف، نظیر پدر و پسر، شاه و ملکه، خدا و الهه یا در قالب موجودی نر و ماده نیز نمودار می‌شود». (همان، ص ۵۹۲) یونگ معتقد است انسان باید به سمت هوشیاری حرکت کند و این فرایند، جز با رسیدن به خود یا همان تفرّد^۲، امکان پذیر نیست؛ یعنی شخصی که استعداد و میل بیشتری برای تمایز بالاتر و خودشکوفایی دارد، خود را از پوشش‌های نقاب و قدرت تصاویر ازلی خلاص می‌کند! (روانشناسی دین، ام وولف، دیوید، ص ۵۹۳)

۱. ضمیر ناخودآگاهی که امثال فروید و آدلر مطرح می‌کردند، انگیزه‌هایی است که در اثر سرکوبی برخی از امیال شکل می‌گیرند و اگرچه ممکن است نیرومند باشد، اما خارج العاده و غیر عادی ندارند. این نکته لازم است گفته شود؛ که در میان روانشناسان یونگ بیش از هر روانشناس دیگری از سنت‌های مذهبی و دین شواهدی در تایید مفاهیم و نظریه‌های خود استخراج کرده است.

چالشی که یونگ انسان را به آن فرا می‌خواند، امری غیر ممکن است؛ چالشی برای کامل شدن است. اگر ناهشیاری در درون جامعه‌ای گسترده باشد، ناهم‌هنگی و ویرانی به بار خواهد آورد. «اگر روزگاری وجود داشته باشد که خود اندیشی، ضرورت مطلق و تنها کار درست باشد، آن روز در دوران فاجعه‌بار ما، فرا رسیده است».(همان)

یونگ درباره‌ی چگونگی وجود آمدن دین، خدا و شیطان می‌نویسد: «قدرت والدین همچون سرنوشتی برتر، کودک را هدایت می‌کند؛ اما وقتی کودک بزرگ می‌شود، نبرد میان نگرش کودکانه‌ی او و هوشیاری روزافزونی، آغاز می‌گردد. سلطه‌ی والدین که از اوان کودکی اعمال می‌شود، سرکوب می‌گردد و در ضمیر ناهشیار پنهان می‌شود؛ اما از بین نمی‌رود و با رشته‌های ناپیدا، اعمال ظاهرا فردی ذهن در حال بلوغ را هدایت می‌کند. موقعیت کودکانه، مانند هر چیز دیگری که به ورطه‌ی ناهشیار در می‌افتد، احساسات ضعیف و شومی را می‌فرستد؛ احساساتی که به طور پنهان از طریق نیروهای دنیوی دیگری هدایت می‌شود. اینها ریشه‌ی نخستین تصعیدهای مذهبی است؛ به جای پدر با مجموعه‌ی رذایل و فضایی که دارد، از یک سو خدایی کاملاً بلند مرتبه و از سوی دیگر شیطان، پدید می‌آید».(همان، ص ۵۹۷)

پس یونگ اعتقاد به خدا و امور دینی را اشتباه می‌داند؛ اما وی این اشتباه را اشتباهی مثبت تلقی می‌کند؛ یعنی اشتباهی که برای انسان، مفید است. وی می‌گوید: «در میان همه‌ی بیمارانه در نیمه‌ی دوم زندگی (یعنی بالای سی و پنج سال) یک نفر هم نبوده است که مشکل او در نهایت، یافتن بینشی مذهبی در مورد زندگی نبوده باشد. به جرأت می‌توان گفت که علت بیماری همه‌ی آنان این بود که آن‌چه را مذاهب زنده‌ی هر عصر به پیروان خود بخشیده‌اند، از دست داده بودند و هیچ یک از آنان تا بینش مذهبی خود را باز به دست نیاورد، شفا نیافت».(همان، ص ۵۹۸)

بنابراین، به اعتقاد یونگ، منبع تجربه‌ها و اندیشه‌های دینی در روان آدمی است. پس وی ملتزم به خدای درون شده است؛ و برای به هوشیاری رسیدن انسان را به «تفرّد» دعوت می‌کند. این کلام و تجربه‌ی یونگ، شبیه آن‌چیزی است که در بینش مکاتب شرقی، مانند یوگا وجود دارد. کمتر کسی از روان‌شناسان حوزه دین به اندازه‌ی یونگ به تفکر مشرق زمین علاقه نشان داده است و در این میان نیز کمتر کسی بوده که به اندازه‌ی یونگ تحت تأثیر این تفکر شرقی قرار بگیرد؛ به طوری که وی گاهی اوقات برای آرامش روزانه‌ی خود، حرکات یوگا را انجام می‌داد. بعضی روان‌شناسان معتقدند روانشناسی یونگ، نماینده‌ی ظهور دوباره‌ی برخی از جنبه‌های بودائیت و تائویسم در لباس نوین است؛ نوعی عرفان طبیعی که زبان ویژه‌ی روان‌شناسی، آن را در نظر افراد نوگرا، پسندیده کرده است.(همان، ص ۶۰۰)

نتیجه‌گیری

گرچه اندیشه‌ی یونگ درباره‌ی «خدای درون»، بسیار نزدیک به ادعای تفکر نو می‌باشد و با ادعاهای رهبران تکاملی تفکر نوین در باب خدای درون هم‌خوانی دارد، ولی مقصود یونگ این نیست که اثر آن در دست‌یابی به آرزوها نمایان می‌شود؛ یعنی هر چه انسان تصور کند، به آن دست پیدا می‌کند. پس تفاوت بسیاری بین نظریه خدای درون یونگ و خدای درون تفکر نوین وجود دارد؛ چون مقصود یونگ، دست‌یابی به خواسته‌ها از طریق تصورات نیست.

همچنین یونگ معتقد به رابطه بین نیروی درون و با کائنات نیست؛ اما مروجان تفکر نو قائل به این رابطه هستند. این که صاحبان اندیشه نو معتقدند انسان با تصویرسازی ذهنی، می‌تواند کائنات را به کرنش وادار کند، تا به خواسته‌ای که تصویر سازی شده، دست‌یابد، با تعریف «خدای درون» یونگ، هیچ سازگاری ندارد.

با این حال، خود افکار یونگ نیز هنوز اثبات نشده و بسیاری از روان‌شناسان بنا بر آنچه گذشت نقدهایی بنیادین نسبت به آنها دارند. «بسیاری از روان‌شناسان، روان‌شناسی یونگ را، همچون روانکاوی، به این عنوان که غیرعلمی است، کنار گذاشته‌اند». (همان، ص ۶۲۹) یا در جایی دیگر «روان‌شناسان به بخش زیادی از نظریه‌ی یونگ علاقه‌مند نیستند. و آثار او را پر از تضاد و تناقض می‌دانند؛ آثاری که درک آنها دشوار و فاقد ثبات و نظم درونی است». (نظریه شخصیت، شولتز، ص ۱۳۸) پس نظریه‌ی یونگ در این باب اثبات نشده است و غیر قابل استناد می‌باشد.

فهرست منابع

۱. اسکاول شین، (۱۳۸۶) فلورانس، چهار اثر، ترجمه گیتی خوش دل، نشر پیکان، تهران.
۲. ام وولف، دیوید، (۱۳۸۶) روانشناسی دین، ترجمه دکتر محمد دهقانی، تهران، نشر رشد.
۳. ویتال، جو، (۱۳۸۹)، کلید راز گمشده جذب خواسته‌ها، ترجمه فریده همتی، تهران، لیوسا، چاپ سوم.
۴. رایکمن، ریچارد، (۱۳۸۷) نظریه‌های شخصیت، مترجم مهرداد فیروزبخت، نشر ارسباران.
۵. برن، راندا، (۱۳۸۷) راز، انتشارات راشین، ترجمه اسماعیل حسینی، چاپ دوم، تهران.
۶. شولتز، دوان؛ (۱۳۹۰) سیدنی الین شولتز، نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، ناشر نشر ویرایش.
۷. دایر، وین دبلیو، (۱۳۹۲) قدرت مشیت الهی، ترجمه سیما فرجی، نشر واحدی.
۸. -----، (۱۳۸۹) از راز قانون جذب بیشتر بدانیم، ترجمه مهرداد انتظاری، نشر فرادیدنگار.
۹. کنفیلد، جک، شاه کلید، تهران، نشر نسل نواندیش، ترجمه سیما فرجی.
۱۰. مورفی، ژوزف، (۱۳۹۰) راز قدرت جذب، هوشیار رزم آزما، ناشر سپنج، تهران.
۱۱. -----، (۱۳۹۱) روح و آرامش درون، هوشیار رزم آزما، ناشر سپنج، تهران.
۱۲. -----، (۱۳۸۸) عشق نیروی برتر، هوشیار رزم آزما، ناشر سپنج، تهران.
۱۳. -----، (۱۳۹۱) قدرت فکر ۴، هوشیار رزم آزما، ناشر سپنج، تهران.
۱۴. -----، (۱۳۸۶) نیروی تخیل مثبت، هوشیار رزم آرا، ناشر سپنج، تهران.